

تجلی الالهيه في الخلق للخلق

تجلی الوهیت در خلق برای خلق

الالهيه كالربوبية¹، فإذا كان معنى الرب هو المربي فالإله هو الذي يؤله إليه في سد النقص وتحصيل الكمال، وكما أن الرب يمكن أن يصدق على الأب بالنسبة لأبنائه فيقال رب الأسرة إذا كان المنظور من علاقته مع أبنائه هو وما يفيضه عليهم، كذا يمكن أن تصدق صفة الإله على الأب إذا كان المنظور من علاقة أبنائه به هم وما يطلبونه منه، فصورة اللاهوت يمكن أن تصدق على خاصة من أنبياء الله ورسله الذين كانوا بحق صورة الله سبحانه وتعالى في الخلق.

الوهيت مانند ربوبیت است². اگر معنی «رب»، مربی باشد معنی «اله» نیز کسی است که برای رفع نقص و به دست آوردن کمال به او رجوع می کنند. همان طور که پدر را نسبت به فرزندان می توان «رب» تلقی کرد و او را پروردگار خانواده

¹ كلاهما تحكيان العلاقة بين الغني والفقير بين الكامل والناقص من حيث سد فقر الفقير وتكميل الناقص، ولكن الفرق أن الربوبية ناظرة من الأعلى إلى الأدنى أي من الغني الكامل إلى الفقير الناقص من المربي (الرب) إلى المربي (المربوب)، أما الالهيه فبالعكس أي من الأدنى إلى الأعلى، من الفقير الناقص إلى الغني الكامل من الذي يتأله إلى الإله الذي يؤله إليه، فالربوبية تشير إلى غنى وكمال الغني الكامل، بينما الالهيه تشير إلى فقر ونقص الفقير الناقص ولذا واجه سبحانه وتعالى وتجلت حقيقته سبحانه بالالهيه للعباد ليُعرف، فيعرف الخلق غناه وكماله وهم يتألهون إليه ليسد فقرهم ويكمل نقصهم.

² هر دو رابطه‌ی بین غنی و فقیر و بین کامل و ناقص از نظر رفع فقر فقیر و کامل کردن ناقص را حکایت می کنند. اما دیدگاه ربوبیت از بالا به پایین یعنی از غنی کامل به فقیر ناقص و از مربی (رب) به تربیت شده (مربوب) می باشد ولی دیدگاه الوهیت برعکس آن یعنی پایین به بالا و از فقیر ناقص به غنی کامل و از کسی که رو می کند تا خدایی که به آن رو می شود، می باشد. بنابراین ربوبیت به بی نیاز و کمال بی نیاز کامل اشاره دارد در حالی که الوهیت به فقر و نقص فقیر ناقص اشاره می نماید و از این رو، خداوند سبحان و متعال با الوهیت با بندگانش رو به رو می شود و حقیقتش را این گونه متجلی می فرماید تا او را بشناسند؛ پس خلق بی نیازی و کمال او را می شناسند در حالی که رو به سوی او دارند تا فقرشان برطرف شود و نقصشان کامل گردد.

نامید اگر مراد رابطه‌ی او با فرزندانش و آنچه بر ایشان افاضه می‌کند باشد، به همین ترتیب می‌توان صفت اله را بر پدر منطبق دانست، اگر منظور رابطه‌ی او با فرزندانش و آنچه از او طلب می‌کنند باشد. بنابراین صورت لاهوت را نیز می‌توان بر برگزیدگانی از انبیا و فرستادگان الهی که به حق صورت خدای سبحان در خلق هستند، منطبق دانست.

قال تعالى: (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ)³، السجود في الأصل إنما هو لحقيقته وكنهه سبحانه وهو الرد الواجب على تجلي الحقيقة وظهورها للعابد، فالسجود نتيجة حتمية للمعرفة كما فعل رسول الله في المعراج، قال الصادق (ع): (... فلما رفع رأسه تجلت له العظمة فخر ساجداً من تلقاء نفسه لا لأمر أمر به ...) ⁴.

حق تعالی می‌فرماید: «چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید»⁵. سجود در اصل فقط برای حقیقت و کُنه خدای سبحان و پاسخی لازم به تجلی و ظهور حقیقت برای عابد می‌باشد. بنابراین سجده‌گزاری نتیجه‌ی حتمی معرفت است، همان‌طور که پیامبر خدا (ص) در معراج چنین کرد. امام صادق (ع) فرمود: «... هنگامی که سرش را بلند کرد عظمت برای او تجلی کرد، پس خود به خود و بدون این که دستوری به او داده شود، به سجده افتاد...»⁶.

³ ص: 72.

⁴ الكافي: ج 3 ص 482، أنظر الرواية في الملحق رقم (5).

⁵ ص: 72.

⁶ کافی: ج 3 ص 482. به متن روایت در پیوست 5 مراجعه نمایید.

وسجود مخلوق لمخلوق يعني تجلي حقيقته سبحانه وتعالى في المسجود له، والحقيقة إنما تتجلى باللاهوت كما بينت سابقاً. إذن، فالمسجود له إنما سُجِدَ له لتجلي اللاهوت فيه، إذن فالآية تدل على أن اللاهوت قد تجلى في آدم (ع) ولهذا أمر الله الملائكة بالسجود له، والآية أيضاً واضحة في أن اللاهوت تجلى في آدم (ع) عند نفخ روح الله فيه (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)، إذن فروح الله هو صورة اللاهوت (الله خلق آدم على صورته)، فكان من الطبيعي أن يُسجد لآدم عندما نفخ روح الله فيه، فهو في الحقيقة سجود لصورة اللاهوت التي تجلت في آدم وبالتالي فهو سجود للاهوت الحقيقي الذي مثله هذه الصورة وخليفته في خلقه (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً).

سجدهی مخلوق برای مخلوق، یعنی تجلی حقیقت خداوند سبحان و تعالی در «مسجود له» (کسی که بر او سجده می شود)، و همان طور که قبلاً شرح دادم، حقیقت فقط با لاهوت متجلی می گردد. بنابراین صرفاً به دلیل تجلی لاهوت در مسجود له، بر او سجده شده است. لذا آیهی مزبور دلالت دارد بر این که لاهوت در آدم (ع) متجلی و نمایان گشت و از این رو، خداوند فرشتگان را به سجده بر او فرمان داد. آیه همچنین دلالت روشنی دارد بر این که به هنگام نفخ روح خدا در آدم (ع)، لاهوت در او جلوه گر شد: «و از روح خود در آن دمیدم»؛ بنابراین روح خدا همان صورت لاهوت است: «الله خلق آدم علی صورته» (خدا آدم را بر صورت خود افرید). لذا طبیعی بود که به هنگام نفخ روح الهی در آدم (ع)، بر او سجده شود چرا که این سجده، در واقع سجده بر صورت لاهوتی بود که در آدم تجلی یافت و به دنبال آن، سجده بر لاهوت حقیقی ای بود که این صورت و جانشین خدا در خلقتش آن را متمثل گشته بود: «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه ای قرار می دهم».

والتجلي الأول للاهوت المطلق في الخلق وصورة الله الأوضح
وخليفة الله الحقيقي والمخلوق الأول والعقل الأول والكلمة الأولى
هو محمد .

و تجلی اول لاهوت مطلق در خلق، صورت نمایان خدا، جانشین واقعی خدا،
مخلوق اول، عقل اول و کلمه‌ی اول، حضرت محمد (ص) می‌باشد.

فيكون معنى الآية: (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)، أي إذا نفخت في
آدم من نور محمد 7 فاسجدوا لآدم وأطيعوه، فسمى سبحانه
وتعالى محمداً (رُوحِي) أي تجلي ألوهيتي وحياتي 8.

لذا آیه‌ی «و از روح خود در آن دمیدم» به این معنا است که در آدم از نور
محمد (ص) دمیدم⁹، پس بر آدم سجده گزارید و او را اطاعت کنید. بنابراین

7 ولعله لا يفوت المتدبر أن هناك كثيراً من الأنبياء والأوصياء هم أفضل من آدم (ع) وأعلى رتبة، فصورة الله التي خلق عليها آدم هي ليست الصورة الأولى (محمد) وروح الله التي نفخ منها في آدم هي ليست الروح الأولى (محمد)، إنما هي تجل من تجلياتها في الخلق، حيث إن بين آدم وبينها كل الخلق الذين هم أعلى رتبة من آدم (ع) ولكن يمكن أن نقول إنها هي لأنها تمثلها وتظهرها ولأنها تجل من تجلياتها.

8 محمد هو خليفة الله الحقيقي المراد الوصول إليه من هذا الخلق وبه يعرف الله، لهذا نفخ في آدم من الحقيقة المراد الوصول إليها. ولهذا فمن يستحق أن يسمى حقاً بروح الله وبصورة الله وبخليفة الله وبالعقل هو محمد، أما آدم عندما يسمى صورة الله أو خلق على صورة الله فلأنه خلق على صورة الله محمد؛ ولأن آدم مثل تجلياً لمحمد وعيسى (ع) عندما يسمى روح الله؛ فلأنه تجل لروح الله الحقيقي محمد (وتجد تفصيل ذلك في كتاب النبوة الخاتمة).

9 انسان صاحب اندیشه فراموش نمی‌کند که بسیاری از انبیا و اوصیا (ع) برتر از آدم (ع) بودند و رتبه‌ی بالاتری داشتند؛ بنابراین صورت خدا که آدم بر آن خلق شد، صورت اول (محمد (ص)) نبود و آن روح خداوندی که از آن در آدم دمیده شد، روح اول (محمد (ص)) نبود، فقط تجلی‌ای از تجلیات او در خلق بود، چیزی بین آدم و بین کل مخلوقات که رتبه‌ی بالاتری از آدم (ع) قرار داشتند ولی ما می‌توانیم چنین سخنی بر زبان برانیم چرا که آن (روح یا صورت) تمثیلی و ظهوری و تجلی‌ای از تجلیات آن می‌باشد.

خدای سبحان محمد (ص) را «روح خود» نامیده است یعنی تجلی الوهیت و حیات من 10.

فمحمد صورة الله في الخلق والمطلوب من الخلق النظر فيها ليعرفوا الله، فإذا كانت علة الخلق هي المعرفة (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) 11، أي ليعرفون فيجب أن نعلم أن سبيل المعرفة الحقيقي هو محمد وبقية الأنبياء والأوصياء، كل منهم تجل وظهور لهذا السبيل، وكل بحسبه ليعرفوا الخلق بالله 12 سبحانه، فالسجود في الحقيقة لم يكن لآدم (ع) بل لمحمد، ولهذا أُشْتُرَط بتجلي حقيقة محمد في آدم (ع) (فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ)، بل إنه سجود للاهوت الحقيقي الله سبحانه وتعالى بعد أن عرفنا أنه سجود لصورة أظهرت اللاهوت في الخلق 13.

پس حضرت محمد (ص) صورت خدا در خلق است و از خلق خواسته شده است که به او نظر کنند تا خدا را بشناسند. پس اگر انگیزه و غرض از آفرینش معرفت باشد: « (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام)» 14 یعنی تا بشناسند، باید بدانیم که طریق شناخت حقیقی، محمد (ص) و سایر انبیا و

10 محمد (ص) همان خلیفه‌ی الله حقیقی است که منظور از خلقت، رسیدن به او است و با او خدا شناخته می‌شود؛ بنابراین نفخ در آدم از حقیقتی بود که مراد رسیدن به آن است. از این رو به حق شایسته است که آن را روح خدا و صورت خدا و خلیفه‌ی خدا و عقل بنامیم چرا که او محمد (ص) است. اما آدم (ع) صورت خدا یا خلق شده براساس صورت خدا نامیده می‌شود چرا که او بر صورت خدا محمد (ص) خلق شده است و تمثیلی از تجلی محمد (ص) می‌باشد و عیسی (ع) روح الله نامیده می‌شود چرا که تجلی روح حقیقی خدا محمد (ص) می‌باشد (تفصیل بیشتر را در کتاب «نبوت خاتم» خواهید یافت).

11 الذاریات : 56.

12 الله سبحانه وتعالى فطر كل إنسان ليصل إلى هذه المرتبة (الله في الخلق) حيث إن نفس كل إنسان مخلوقة ومفطورة على إظهار صورة اللاهوت، وهذا هو معنى (الله خلق آدم على صورته) فكل إنسان مؤهل لهذا والباب مفتوح فيما مضى والآن وفيما يأتي.

13 الإعراض عن السجود لآدم (ع) هو إعراض عن السجود لله سبحانه وتعالى، وإعراض عن المعرفة وركون إلى الجهل، وهو سفة ومنافٍ للحكمة بعد أن أصبح آدم (ع) يحمل آلة التعريف بالله سبحانه وتعالى.

14 ذاریات: 56.

اوصیا(ع) هستند و هر یک از اینها تجلی و ظهور این طریق می‌باشند، هر یک به فراخور وضعیت خود تا خداوند سبحان را به خلق بشناسانند¹⁵. لذا این سجده در واقع نه برای آدم (ع) بلکه برای حضرت محمد (ص) بود و به همین دلیل به تجلی حقیقت محمد (ص) در آدم مشروط شده است: «چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید». حال که دریافتیم این سجده‌گزاری، سجده برای صورتی بوده که لاهوت در خلق ظاهر نموده است، لذا این سجود برای لاهوت حقیقی، خدای سبحان و متعال محسوب می‌شود¹⁶.

فمحمد و علی (ع) والأئمة و عیسی (ع) فقراء إلیه سبحانه وتعالی، و یحملون صفة اللاهوت أي أنهم یؤله إلیهم فی قضاء الحوائج و سد النقص و تحویل الكمال، و هم یقضون الحوائج و یسدون النقص و یكملون الخلق ولكن بحول و قوة و بإذن الله فلا حول و لا قوة لهم إلا بالله، كما لا یقدرون علی تحریك ساكن إلا بإذن الله، فاتصافهم بصفة اللاهوت كما تبین لیست من نوع ألوهیته المطلقة سبحانه بلی هم صورته سبحانه و أسماؤه الحسنی و وجهه الذی واجه به خلقه، فبصفة اللاهوت التي اتصفوا بها تعرف ألوهیته الحقیقیة سبحانه، فهم لیسوا آلهة تعبد من دونه و لا آلهة تعبد معه سبحانه كما تبین بل هم عباد مخلوقون یسدون النقص و یهبون الكمال بالله و بإذن الله سبحانه، و هذا معنی

¹⁵ خداوند سبحان و متعال همه‌ی انسان‌ها را به گونه‌ای آفرید که به این مرتبه (خدای در خلق) برسند به گونه‌ای که نفس تمام انسان‌ها برای ظهور صورت لاهوت آفریده و آراسته شده است؛ بنابراین معنی این جمله که «**خداوند آدم را بر صورت خود خلق نمود**» چنین می‌شود تمام انسان‌ها شایستگی چنین جایگاهی را دارند و درب آن در گذشته، حال و آینده باز بوده است و می‌باشد.

¹⁶ روی‌گردانی از سجده برای آدم (ع)، روی‌گردانی از سجده برای خداوند سبحان و متعال و روی‌گردانی از معرفت و متمایل شدن به جهل است و پس از این که آدم (ع) حامل وسیله‌ی شناخت خداوند سبحان و متعال شد، عملی سفیهانه و منافی حکمت محسوب می‌شود.

اتصافهم بصفة الألوهية، فهم ليسوا آلهة من دونه وليسوا شيئاً من دون الله، فهم خلق من خلقه قائلون به سبحانه وليسوا آلهة معه، أي أنهم ليسوا في مرتبة الألوهية الحقيقية بل هم في مرتبة الخلق، فهم تجلي الألوهية الحقيقية في الخلق، وهذا هو معنى أنهم الله في الخلق ومعنى أنهم صورة الله ومعنى أنهم وجه الله وأسمائه الحسنی وأيضاً معنى أن الله معنا، وهذا يبين أيضاً أن من عرفهم عرف الله ومن جهلهم جهل الله؛ لأن الله سبحانه واجه سواهم من الخلق بهم؛ ولأنهم الصورة التي تحاكي اللاهوت الحقيقي.

محمد (ص) و علی (ع) و ائمه (ع) و عیسی (ع) فقیران درگاه خداوند سبحان و متعال و حاملان صفت لاهوت می باشند، یعنی در رفع حوایج و برطرف سازی نقص و تحصیل کمال به آنها مراجعه می شود و ایشان حوایج را برآورده می سازند و نقص را برطرف می نمایند و خلق را به کمال می رسانند ولی با حول و قوه و اذن خدا؛ زیرا اینها را هیچ حول و قوه ای نیست مگر به وسیله ی خدا؛ همان طور که آنها نمی توانند هیچ ساکنی را به حرکت درآورند مگر به اذن خدا. موصوف دانستن آنها به صفت الوهیت همان طور که پیشتر گذشت، از نوع الوهیت مطلق خداوند سبحان نیست. آری ایشان صورت خداوند سبحان و نامهای نیکوی او و صورت اویند که خلقش با آن به سویش رو می آورند و با استناد به صفت لاهوتی که به آن متصف گشته اند، الوهیت حقیقی خداوند سبحان شناخته می شود. اینها معبودانی نیستند که سواى الله پرستش شوند، و نه معبودانی که به همراه الله عبادت شوند؛ بلکه همان طور که بیان شد ایشان (ع) بندگانی مخلوق اند که به اذن خداوند و به وسیله ی خداوند سد نقص می کنند و کمال می بخشند؛ و این است معنای موصوف شدن شان به صفت الوهیت. ایشان خدایی سواى الله نیستند و حتی در مقابل خداوند، چیزی محسوب نمی شوند، بلکه مخلوقاتی در زمره ی آفریدگان

خداوند می‌باشند که به او قائم‌اند و نه معبودی به همراه او. یعنی آنها در مرتبه‌ی الوهیت حقیقی نیستند بلکه در مرتبه‌ی خلق و تجلی الوهیت حقیقی برای خلق می‌باشند. این است معنای این سخن که ایشان خدای در خلق، صورت خدا، وجه خدا و نام‌های نیکوی او هستند؛ همچنین این است معنای «خدا با ما است». این مطلب روشن می‌سازد کسی که ایشان را شناخت خدا را شناخته و هر کس آنها را نشناسد خدا را نشناخته است زیرا خدای سبحان با آنها(ع) با سایر مخلوقات روبه‌رو می‌شود؛ چرا که آنها صورتی هستند که از لاهوت حقیقی حکایت می‌کنند.

(فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) 17، أي من محاكاة اللاهوت
وبالتالي تعريف الخلق به سبحانه.

«تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر» 18: یعنی کپی و همانند لاهوت و به دنبال آن، شناخت خلق به او سبحان و متعال.

(يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ) 19، أي يكاد أن يكون
نوراً لا ظلمة فيه ويكاد أن ينير من نفسه ولكنه في الحقيقة ليس
كذلك؛ لأن نوره من الله وليس من نفسه ، ولذا اشتبه إبراهيم

17 النجم : 9.

18 نجم: 9.

19 النور : 35.

الخليل (ع) 20، وكذا الملائكة في المعراج 21 بمحمد، فمحمد وآل محمد بهذه المرتبة، وغاية الخلق الوصول إلى هذه المرتبة، وهم نهاية الكمال الممكن للإنسان ولذا ختم الدين بمحمد وآل محمد وتختم الدنيا بمحمد وآل محمد.

«نزدیک است روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد»²²: یعنی نزدیک است نوری بی ظلمت باشد و نزدیک است که به خودی خود روشنی بخشد ولی در حقیقت چنین نیست؛ زیرا نور او از خداوند است، نه از خودش (ص). به همین دلیل ابراهیم خلیل (ع)²³ و نیز فرشتگان در معراج²⁴ با حضرت محمد (ص) به اشتباه افتادند. محمد و آل محمد (ع) در چنین جایگاه و مرتبه‌ای قرار دارند. غایت خلق، وصول به این جایگاه است و ایشان (ع) نهایت کمال ممکن برای انسان هستند و لذا دین به محمد و آل محمد (ع) ختم شد و دنیا نیز به محمد و آل محمد (ع) ختم می‌شود.

* * *

²⁰ (لَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ) الأنعام : 76 - 78.

²¹ قال أبو عبد الله (ع) : (إن الله العزيز الجبار عرج بنبيه إلى سمائه سبعا، أما أولهن فبارك عليه، والثانية علمه فيها فرضه ثم عرج إلى السماء الدنيا فنفرت الملائكة إلى أطراف السماء، ثم خرت سجداً فقالت: سبح قدوس ربنا ورب الملائكة والروح ما أشبه هذا النور بنور ربنا، فقال جبرئيل (ع): الله أكبر الله أكبر، فسكتت الملائكة وفتحت أبواب السماء واجتمعت الملائكة، ثم جاءت فسلمت على النبي (الكافي: ج 3 ص 482، انظر الرواية كاملة في ملحق رقم (5)).

²² نور: 35.

²³ «(چون شب او را فرو گرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار. من چون فرو شد، گفت: فروشوندگان را دوست ندارم * آنگاه ماه را دید که طلوع می‌کند. گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت: اگر پروردگار من مرا راه ننماید، از گمراهان خواهم بود * و چون خورشید را دید که طلوع می‌کند، گفت: این است پروردگار من، این بزرگتر است. و چون فرو شد، گفت: ای قوم من، از آنچه شریک خدایش می‌دانید بیزارم)» (انعام: 76 تا 78).

²⁴ ابو عبدالله امام صادق (ع) فرمود: «خداوند عزیز و جبار پیامبرش (ص) را هفت بار به آسمانش عروج داد؛ بار اول، برکنش داد، بار دوم فرایضش را به او آموخت.... سپس به آسمان دنیا عروج نمود و فرشتگان به اطراف آسمان پراکنده شدند، سپس به سجده افتادند و گفتند: سبح قدوس، پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح، چقدر این نور به نور پروردگار ما شبیه است. سپس آمدند و به پیامبر (ص) سلام کردند». کافی: ج 3 ص 482. متن کامل روایت را در پیوست 5 ببینید.

